

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقدمه

بحمدالله در طول سالهاي گذشته – که دوره اصول ما از سال 76 شروع شد – ، مباحث جلد اول کفایه به صورت استدلالی مورد بحث قرار گرفت؛ و در این سال تحصیلی إن شاء الله مباحث جلد دوم کفایه را شروع می‌کنیم و از خداوند متعال نیز استمداد می‌جوئیم که به ما عنایت فرماید و حقائق علمی را در قلوب ما قرار دهد و ما بتوانیم این مباحث را که مباحث مهمی در علم اصول است و برای فقیه در استنباط احکام شرعی به نسبت به مباحث جلد اول از فائده بیشتری برخوردار است، با همان دقت و حوصله سال‌های گذشته بیان کنیم؛ هرچند سعی ما بر این است که بسیار طولانی نشود و بتوانیم در زمان کوتاه، در عین رعایت عمق مطالب مباحث دنبال شود.

إن شاء الله مباحث جلد دوم کفایه، همان‌گونه که در متن کفایه ملاحظه کرده‌اید، مباحث عقلیه و به عبارت دیگر، مباحث غیر لفظی است؛ بر خلاف مطالب جلد اول که موضوع تمام مباحث در آنجا بحث الفاظ بود؛ مثل این که آیا امر ظهور در وجوب دارد یا خیر؟ امر به شيء اقتضای نهی از ضد دارد یا نه؟ و.... هر چند که ملاک برخی از مباحث جلد اول، ملاک عقلی بود، اما مورد و موضوع بحث یکی از عناوین لفظی بود. لکن در مباحث جلد دوم مورد بحث الفاظ و ظهورات الفاظ نیست، بلکه مباحثی از قبیل حجیت و عدم حجیت است؛ این که چه چیزی برای فقیه حجیت دارد و کدام مورد حجیت ندارد؛ و در فرضی که دست فقیه از حجت کوتاه شد، باید سراغ اصول عملیه برود که عمده مباحث جلد دوم را تشکیل می‌دهد. بنابراین، مباحث علم اصول را می‌توان به مباحث لفظیه و مباحث غیرلفظیه تقسیم کرد.

در مباحث لفظیه الفاظ مورد بحث قرار می‌گیرد از حیث این که در چه معنایی ظهور دارد؛ اما در مباحث جلد دوم – مباحث غیر لفظیه – آنچه محور بحث است، الفاظ نبوده و بلکه آنچه که برای فقیه حجیت دارد، محور است. لذا بهتر آن است که از مباحث جلد دوم به مباحث حجج، یا امارات و یا اصول عملیه تعبیر شود.

مقصد ششم: امارات

اما از آنجا که روش بحث ما روی متن مرحوم آخوند در «کفایة الاصول» است، اصل عبارات را از آنجا نقل می‌کنیم. مباحث جلد دوم از ابتدای مقصد ششم شروع می‌شود. مرحوم آخوند فرموده‌اند: « فی بیان الامارات المعتبرة شرعاً أو عقلاً » یعنی

مقصد ششم کتاب در اماراتی است که از نظر شرعی معتبر است مثل بیّنه و یا از نظر عقلی معتبر است مثل قطع. سپس می‌فرمایند: قبل از آن که مباحث قطع را شروع کنیم، لازم است که مقدمه‌ای بیان کنیم مبنی بر آن که مباحث قطع از مباحث علم اصول خارج بوده و به مباحث علم کلام اشبه است.

ما دلیل این مطلب را می‌گذاریم برای اول مباحث قطع و در آنجا به طور کامل مطلب را توضیح می‌دهیم و انظار مختلف را بیان می‌کنیم. مطلبی را که مرحوم آخوند در ابتدا شروع می‌کنند، متّخذ از همان تعبیری است که مرحوم شیخ انصاری (ره) در اول کتاب رسائل بیان کرده‌اند؛ مرحوم آخوند می‌فرماید: «فاعلم أنّ البالغ الذي وضع عليه القلم إذا التفت إلي حكم فعلي وأو ظاهري فإمّا أن يحصل له القطع به أو لا»؛ بالغی که قلم بر او وضع شده است، وقتی التفات به یک حکم شرعی فعلی - اعم از ظاهری و واقعی - پیدا می‌کند، یا به آن قطع پیدا می‌کند و یا آن که قطع پیدا نمی‌کند.

فرق بین عبارت شیخ انصاری و آخوند

در این عبارت چند مطلب مهم وجود دارد؛

مطلب اول این است که مرحوم شیخ انصاری در اولین سطر رسائل فرموده‌اند: «فاعلم أنّ المكلف إذا التفت إلي حكم شرعي إمّا أن يحصل له الشكّ أو القطع أو الظنّ». بنابراین، بین عبارت مرحوم شیخ و مرحوم آخوند فرق است و نکاتی در اینجا مطرح است؛ اولین فرق آن است که مرحوم آخوند کلمه «مكلف» را برداشته‌اند و بجای آن «البالغ الذي وضع عليه القلم» گذاشته‌اند. در اینجا باید دید مقصود مرحوم آخوند از این تغییر چه بوده است؟

دو بیان وجود دارد که بیان دوم را خود مرحوم آخوند در «حاشیه رسائل» فرموده‌اند. بیان اول این است که گفته شود کلمه مكلف مشتق است و ظهور در تلبّس به مبدأ دارد؛ «مكلف» یعنی کسی که بالفعل تکلیفی متوجه او شده است. آخوند می‌خواهد بفرماید که چنین شخصی اگر در موردی شک پیدا کرد، دیگر تکلیف فعلی ندارد؛ بنابراین، بجای کلمه «مكلف» که ظهور در تکلیف فعلی دارد، گفته شود: «البالغ الذي وضع عليه القلم».

اشکال این بیان آن است که «بالغ» نیز مشتق است - کسی که بالفعل به مرحله بلوغ رسیده است - . «الذي وضع عليه القلم» نیز اگر بگوئیم، «قلم» یعنی قلم تکلیف، بنابراین، با مكلف فعلی فرقی نکرده است. احتمال دیگر آن است که مراد از کلمه «قلم» در عبارت مرحوم آخوند قلم حکم باشد که اعم از قلم تکلیف است؛ یعنی اگر کسی شک در حکم واقعی دارد و اصالة البرائة عقلی یا شرعی را هم جاری می‌کند و حکم اباحه برای او جعل می‌شود، گفته شود این اباحه نیز حکم. اگر شخص بالغ در حکم واقعی شک کرد و نتوانست دلیلی برای آن پیدا کند، اباحه برای او قرار داده می‌شود.

اما بیان دوم که تصریح خود مرحوم آخوند در «حاشیه رسائل» می‌باشد این است که ایشان بحث را بر روی تنجّز و عدم تنجّز برده‌اند؛ می‌فرمایند: لفظ «مكلف» ظهور در مکلفی دارد که تنجّز علیه التکلیف؛ در حالی که در مواردی که مكلف در حکم واقعی شک دارد، معنای شک عدم تنجّز حکم واقعی است و در اصول نیز خوانده شده است که یکی از معیارهای تنجّز، علم به حکم واقعی است.

لذا می‌فرمایند: باید یک لفظی بکار برده شود که تنجّز در آن نباشد و ظهور در تنجّز نداشته باشد. به همین جهت، بهتر است که گفته شود: «البالغ الذي وضع عليه القلم»؛ بالغی که برای او حکم انشاء شده است؛ و این اعم است از فعلیّت و تنجّز، عدم فعلیّت و عدم تنجّز.

وجود حالات ثلاثه (قطع، ظن و شک) براي صبيّ ممیّز؟

مطلب دوم این است که مرحوم شیخ فرموده‌اند: هنگامی که مکلف به حکم شرعی التفات پیدا می‌کند؛ به عنوان مثال: توجه پیدا می‌کند که آیا نماز جمعه بر او واجب است یا نه؟، یا قطع به آن پیدا می‌کند و یا ظن و یا شک. مرحوم آخوند می‌فرماید این حالات ثلاثه برای بالغی که قلم برای او وضع شده است، وجود دارد - (یکی از فرق‌های مهم بین کلام شیخ و آخوند همین است که بعد به آن می‌رسیم) -.

مطلبی که می‌خواهیم بحث کنیم این است که آیا این حالات ثلاثه فقط برای مکلف بالغ عاقل وجود دارد؟ و در نتیجه اگر برای یک صبیّ ممیّز این حالات پیش آید، اعتبار ندارد؛ همان‌طور که برای صبیّ غیرممیّز چنین است. بنابراین، صبیّ تا زمانی که به مرحله بلوغ نرسیده است، قطع و ظن و شک او اعتباری ندارد. و یا آن که بین ممیّز و غیر ممیّز فرق است و برای صبیّ ممیّز این حالات وجود دارد؟

دلیل قول اول

کسانی که می‌خواهند بگویند بین صبیّ ممیّز و غیر ممیّز فرقی نیست، به اطلاق روایات تمسک می‌کنند؛ می‌گویند روایاتی هم چون « رفع القلم عن الصبيّ حتی یحتلم » اطلاق دارد و شامل صبیّ ممیّز نیز می‌شود. بنابراین، حالات ثلاثه قطع و ظن و شک برای صبیّ ممیّز وجود ندارد.

دلیل قول دوم

اما کسانی که می‌گویند این حالات ثلاثه برای ممیّز هم وجود دارد، دلیلشان این است که این حدیث رفع راجع به مواردی است که حکم، حکم شرعی محض باشد. شارع مقدس احکام شرعی‌های را که خودش جعل فرموده است، می‌تواند بردارد؛ اما احکام عقلی مستقل را نمی‌تواند بردارد.

به عنوان مثال: در باب حرمت ظلم، هنگامی که گفته می‌شود ظلم حرام است، چنین نیست که فقط برای بالغ ظلم حرام باشد؛ بلکه برخی از فقها تصریح کرده‌اند که حرمت ظلم اختصاص به بالغ ندارد و حتی اگر صبیّ ممیّز نیز ظلم کند، کار حرامی کرده است.

و شاید این که در باب ضمان، می‌گویند اگر بچه ممیّز ظرف کسی را بشکند، ضامن است، از این جهت باشد که این کار از مصادیق ظلم است؛ البته ضمان حکم وضعی است و بحث در حرمت ظلم، حرمت تکلیفی است؛ ولی می‌شود آن را به این بحث ارتباط داد. ما الآن از نظر اصول می‌خواهیم بحث کنیم که آیا اگر صبیّ ممیّز قطع پیدا کرد به یک حکم شرعی، مثلاً قطع پیدا کرد که سن بلوغ 15 سال است، آیا این قطع برای او حجّت است؟.

از مواردی که در فقه بر روی آن زیاد بحث نشده است و توجه دقیقی به آن صورت نگرفته، این مسأله است که بچه‌ای که می‌خواهد تقلید کند و بداند که تقلید برای او لازم است یا نه؟ چه باید بکند؟ آیا نمی‌گویید که تقلید یک امر عقلی و نقلی است و بچه اگر بخواهد تقلید کند، باید قطع پیدا کند به این که تقلید بر او لازم است؛ اما قائلین به قول اول که می‌گویند بچه قطع ندارد؛ اگر هم بگوییم چون مرجع تقلید می‌گوید، باید تقلید کنی که دور لازم می‌آید.

بنابراین، قبل از آن که مرجع تقلید برای صبیّ ممیّز احکامی را ذکر کند، باید چیزی باشد که او را وادار به لزوم تقلید کند و این عقل است که چنین چیزی را برای او روشن می‌سازد؛ و پس از اجبار عقل است که می‌رود سراغ مرجع تقلید. و یا در باب عبادات صبیّ که مشروعیت دارد؛ خصوصاً در باب حجّ که همه فقها حجّ الصبیّ را پذیرفته‌اند. در مورد صبیّ غیرممیّز که به ملاک تقلید ولیّ اش اعمالش را انجام می‌دهد؛ ولی صبیّ غیرممیّز می‌تواند بفهمد که چه کسی اعلم است و از او تقلید کند در مسائل حجّش.

حال، اگر قبل از سنّ بلوغ تشخیص داد که چه کسی اعلم است و رفت از او تقلید کرد، آیا تقلید او صحیح است یا نه؟ و یا اگر رفت از کسی تقلید کرد و قبل از بلوغ مرجع از دنیا رفت، اگر بخواهد تقلیدش از آن مرجع را ادامه دهد، آیا می‌شود تقلید ابتدائی و غیر جائز؟ یا این که نه، واقعاً تقلید محقق شده است؟ تقلید - همان‌طور که ما در بحث اجتهاد و تقلید به آن رسیدیم - یعنی التزام به قول غیر و این در حق صبیّ ممیّز وجود دارد.

قول مختار و نظر استاد محترم

نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم آن است که این حالات ثلاثه اختصاص به بالغ ندارد؛ و اگر صبیّ ممیّز نیز قطع پیدا کرد، هنگامی که می‌گوییم «القطع حجة عقلیّة» شامل او نیز می‌شود. و اگر صبیّ ممیّز بر اساس قطعش عملی را انجام داد، این قطع برای منجزیت و معذرت دارد؛ و همین‌طور اگر در طهارت مکانی شک کرد، می‌تواند اصالة الطهارة را جاری کند و هیچ اشکالی ندارد.

سؤال و جواب: اگر کسی بگوید که با دلیل قول اول - اطلاق روایات - چه می‌کنید؟ در پاسخ می‌گوییم این روایات نیز مانند سایر عمومات و اطلاقات قابل تقیید و تخصیص است. همان‌طور که با دلیل ضمان حدیث رفع تخصیص می‌خورد، با دلیلی که برای شامل بودن حالات ثلاثه برای صبیّ ممیّز ذکر کردیم نیز حدیث رفع را تقیید یا تخصیص می‌زنیم. اما **مطلب سوم** این است که آیا این حالات مختص مجتهد است یا همان‌طور که مرحوم نائینی اصرار دارند، این حالات اعم بوده و شامل عامی نیز می‌شود؟ که کلمات مرحوم نائینی، عراقی، اصفهانی و خود مرحوم آخوند در حاشیه رسائل را ملاحظه و مطالعه کنید، إن شاء الله برای فردا. والسلام.